

تحليل لأداء صفى قلى خان فى مواجهة انتفاضة الأفاغنة الأبدالية (۱۱۲۹ هـ)

محمود مهمان نواز^۱

سيد محمد موسى خو^۲

قام الأفاغنة الأبدالية، سكّان المنطقة الحدودية فى هرات، بانتفاضة على الصفويين، أسوةً بأقرانهم الأفاغنة الغلجائية فى قندهار. و قد قاد حينها صفى قلى خان تركستان اغلى (۱۱۲۹ هـ) المشهور بـ "ديوانه" الجيش خلال الحرب ضد الأفاغنة الدرانيّة (العبادلة)، بإلحاح من قبل الشاه الصفوى و البلاط الملكى.

لم تكن ثورة الأبدالية مهمّةً لدرجة كبيرة، مقارنةً مع الحوادث الخطرة التى اجتازتها الحكومة الصفوية، و لكن بعض العوامل و الأسباب التى تم تبيينها فى هذه المقالة، أدّت إلى تحويل هذا التمرد إلى تحدّي خطرٍ أمام هذه الحكومة.

الهدف من هذه المقالة هو تحليل دور و إجراءات قائد الجيش الصفوى صفى على خان فى مواجهته لانتفاضة الأبدالية، من خلال المنهج التشريحي، بالإضافة إلى

۱. دكتوراه فى اختصاص تاريخ إيران (العصر الإسلامى)، أستاذ مساعد وعضو فى الهيئة العلمية فى

لجنة التاريخ فى جامعة ياسوج (الكاتب المسؤل): mahmoud.mehmannavaz@yahoo.com.

۲. دكتوراه فى التاريخ والحضارة الإسلامية، أستاذ مساعد، وعضو الهيئة العلمية فى جامعة ياسوج:

mmusavikhu@gmail.com

الاستناد إلى المنابع الأصلية الخاصة بتلك الحقبة. كما تُظهر نتيجة هذا البحث الأسباب التي أدت إلى هزيمة الجيش الصفوي مقابل ثورة الأبدالية، و منها: عدم المعرفة الكافية لصفى قلى خان للقواعد العسكرية، سياسته العسكرية الخاطئة، عدم الاعتناء بالعقائد والتقاليد الخاصة بالجنود، بالإضافة إلى عدم استخدامه الصحيح لشروط و خصائص منطقة خراسان.

الكلمات الرئيسية: الأفاغنة الأبدالية، الصفوية، خراسان، صفى قلى خان، هرات.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال بیست و دوم، شماره هشتاد و پنجم

بهار ۱۴۰۰

تحلیلی بر عملکرد صفی قلیخان در مواجهه با شورش افغان‌های ابدالی (۱۱۲۹ ه.ق.).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۹

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۲/۱۹

محمود مهمان‌نواز^۱

سید محمد موسوی‌خو^۲

افغان‌های ابدالی که در ایالت مرزی هرات ساکن بودند به تبعیت از هم‌تباران غلج‌زائی خود در قندهار علیه صفویان شورش کردند. صفی‌قلی‌خان ترکستان اغلی (د. ۱۱۲۹ ه.ق.) مشهور به دیوانه بنا بر اصرار بیش از حد درباریان و شاه صفوی با منصب سپه‌سالاری به جنگ با ابدالیان رفت. شورش ابدالی‌ها در مقایسه با خطرات بزرگ‌تری که حکومت صفویان پشت سر گذاشته بود، شورش قابل اعتنا محسوب نمی‌شد، اما این شورش به دلایلی که موضوع بررسی این مقاله است، تبدیل به چالشی خطرناک برای حکومت صفویان گردید.

هدف این پژوهش، بررسی تحلیلی عملکرد و اقدامات صفی‌قلیخان، سپه‌سالار صفویان برای مقابله با شورش ابدالی‌ها با رویکردی آسیب‌شناختی

۱. دکتری تاریخ گرایش ایران دوره اسلامی استادیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه یاسوج (نویسنده مسئول): (mahmoud.mehmannavaz@yahoo.com).

۲. دکتری تاریخ و تمدن اسلامی استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه یاسوج: (mmusavikhu@gmail.com).

و با واکاوی منابع اصلی آن دوره است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد عدم آشنایی کافی صفی قلی خان با اصول جنگی، اتخاذ سیاست‌های نادرست نظامی، بی‌توجهی به اعتقادات مذهبی و فرهنگی سربازان و عدم استفاده درست از ظرفیت‌های منطقه خراسان سبب شکست و ناکارآمدی ارتش صفویان در برابر شورش ابدالی‌ها گردید.

کلیدواژگان: افغان‌های ابدالی، صفویه، خراسان، صفی قلیخان، هرات.

۱. مقدمه

حکومت صفویه که با تلاش و کوشش فراوان نخستین شاهان صفوی و جنگ‌های مداوم قزلباشان در سال ۹۰۷ ه.ق. برپا شده بود، در سال ۱۱۳۵ ه.ق. سقوط کرد. بعد از مرگ شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ ه.ق.) به مرور، نشانه‌های ضعف و انحطاط صفویان هویدا گردید. به گونه‌ای که در دوره آخرین پادشاه صفویان، شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه.ق.) این نشانه‌ها بر همه ناظران خارجی^۱ آشکار شده بود. ضعف و سستی حکومت مرکزی که ناشی از عوامل مختلفی بود، زمینه‌های نافرمانی ایالات، به خصوص ایالات مرزی را فراهم کرد.

افغان‌های تابع حکومت صفویان، دو گروه غلج‌زائی در قندهار و ابدالی در هرات بودند. این دو طایفه در همه ابعاد با یکدیگر رقابت داشتند. در ابتدا غلج‌زائی‌ها به رهبری میرویس (امیراویس یا میرخان) (د. ۱۱۲۹ ه.ق. یا ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ ه.ق.) علم طغیان بر ضد حکومت صفوی برداشتند.^۲ به نظر می‌رسد به سبب فراوانی جمعیت و استعداد بیشتر

۱. دری افندی، سفارت دری افندی از طرف سلطان محمد غازی بدربار شاه سلطان حسین،

ص ۷۲۵.

۲. مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۲.

ابدالی‌ها نسبت به غلجزائی‌ها و مشاهده موفقیت‌های نسبی رقیب خود، وسوسه شورش بر ضد حکومت مرکزی بر آن‌ها کارگر افتاد و سر به شورش نهادند.^۱ شورش ابدالی‌ها، کار را برای تسلط حکومت مرکزی بر قندهار دشوار کرد؛ زیرا نیروهای اعزامی به قندهار از مسیر هرات عبور می‌کردند و با شورش ابدالی‌ها، مسیر حمله به قندهار مسدود شده بود. سرانجام این دو شورش با یکدیگر متفاوت بود، اما هر دو به یک اندازه، ذهن دربار صفویان را به خود مشغول کرده بودند.

در شرایطی که حالت جنگی در کشوری پدیدار می‌شود، نیروی نظامی کاردیده می‌تواند آن کشور را از بحران ناشی از جنگ خارج کند. شورش افغان‌های غلجزائی از نقطه آغاز تا سقوط اصفهان، نزدیک به بیست سال طول کشید. در این مدت به دلیل پوسیدگی، انحطاط و نادرست بودن وضعیت قشون ایران و مهم‌تر از همه، ناکارآمدی فرماندهان و درهم ریختگی وضعیت دربار ایران^۲، نظامیان نتوانستند این شورش در ظاهر ضعیف را مدیریت نمایند و از سقوط اصفهان جلوگیری کنند. ویژگی بارز اواخر صفویه، وجود دو دستگی گسترده در دربار صفویان بود و هر گروه در پی خنثی کردن کارهای گروه دیگر بود. این درهم ریختگی سبب ضعف بیش از پیش صفویان گردید.^۳

در این زمان که سلسله صفوی تهدید می‌شد، نقش نظامیان پر رنگ‌تر شد. در اواخر صفویه، سپهسالاران زیادی قصد داشتند آتشی را که به جان حکومت صفویان افتاده است، خاموش کنند اما این نظامیان با اشتباهات خود، سبب شعله‌ورتر شدن این آتش شدند. بر این اساس، مهم‌ترین سؤالاتی که این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به آن‌ها است، عبارت

۱. همان، ص ۲۰.

۲. رک: دری‌افندی، سفارت دری‌افندی از طرف سلطان محمد غازی بدربار شاه سلطان حسین، ص ۷۲۵.

۳. کروسینسکی، سفرنامه کروسینسکی، ص ۲۵-۲۶.

است از: چه دلایلی سبب شکست نیروهای صفی‌قلی‌خان در مواجهه با ابدالی‌ها گردید؟ و مهم‌ترین مشکلات نیروهای صفوی در جنگ با ابدالی‌ها چه چیزهایی بودند؟

توجه بیشتر محققان به شورش افغان‌های غلجزائی جلب شده است و درباره صفی-قلی‌خان و شورش ابدالی‌ها تاکنون اثری مستقل نوشته نشده است. بحث از اثری به عنوان پیشینه این تحقیق، کار بسیار دشواری است و محدود مواردی را در این زمینه می‌توان بیان کرد. جواد عباسی (۱۳۸۷) در مقاله *تأثیر تحركات ابدالی‌ها در خراسان بر زوال حکومت صفویان*^۱ به آشوب‌های ابدالی‌های در خراسان پیش و پس از سقوط صفویان پرداخته است. در این پژوهش، هیچ اشاره‌ای به عملکرد صفی‌قلی‌خان در مواجهه با ابدالی‌ها نشده است.

علی‌اکبر جعفری (۱۳۹۰) در مقاله *قیام شیخ بهاء‌الدین استیری و ضعف مبانی دینی و اخلاقی مشروعیت صفویان*^۲ به موضوع قیام استیری پرداخته است که این قیام به وسیله صفی‌قلی‌خان سرکوب گردید. این پژوهش تأکیدی بر شخصیت و اقدامات صفی‌قلی‌خان و شورش ابدالی‌ها ندارد. هم‌چنین، رضا شجری قاسم خلیلی و ابراهیم مشفق فر (۱۳۹۵) در مقاله *بررسی تحلیلی عملکرد نظامی حکومت صفوی در شورش افغانه*^۳ به موضوع شورش افغانه غلجزائی و عملکرد صفویان در مواجهه با این شورش پرداخته است. این پژوهش به مسئله افغان‌های ابدالی توجهی نشان نمی‌دهد و تمرکز آن بر شورش غلجزائی‌ها است.

۱. جواد عباسی، «تأثیر تحركات ابدالی‌ها در خراسان بر زوال حکومت صفویان»، *تاریخ ایران و اسلام دانشگاه لرستان*، ش ۴، ص ۶۳-۷۷.
۲. علی‌اکبر جعفری، «قیام شیخ بهاء‌الدین استیری و ضعف مبانی دینی و اخلاقی مشروعیت صفویان»، *مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ*، ش ۸۶/۴، ص ۹-۲۸.
۳. رضا شجری قاسم خلیلی و ابراهیم مشفق فر، «بررسی تحلیلی عملکرد نظامی حکومت صفوی در شورش افغانه»، *مطالعات تاریخی جنگ*، ش ۱، ص ۹۵-۱۱۳.

در پژوهش حاضر سعی می‌شود با ارائه تحلیل‌های متکی بر منابع معتبر به آسیب‌شناسی اقدامات و عملکرد صفی‌قلی‌خان در خراسان و متعاقب آن در جنگ با افغان‌های ابدالی پرداخته شود.

۲. آغاز شورش ابدالی‌ها

بی‌تدبیری سپه‌سالاران صفوی در مواجهه با میرویس و کارشکنی‌های دربار صفوی، ابدالی‌ها را به این نتیجه رساند که اگر آن‌ها، کاری مشابه غلج‌زائی‌های رقیب خود انجام دهند، حکومت مرکزی قادر به مقابله با آن‌ها نخواهد بود. پس از مرگ محمدزمان‌خان شاملو (د. ۱۱۲۳ ه.ق.) حاکم هرات، یکی دیگر از شاملوها به نام عباسقلی شاملو^۱ در هرات به قدرت رسید. عبدالله‌خان سدوزائی (د. ۱۱۳۲ ه.ق.) و پسرش اسدالله‌خان (د. ۱۱۳۲ ه.ق.)، سران ابدالی در این زمان که از پیروزی غلج‌زائی‌ها الهام گرفته بودند، در پی خروج از سلطه صفویان برآمدند. عباسقلی‌خان چون نسبت به مقاصد آن‌ها مشکوک بود، هر دو را دست‌گیر کرد و به زندان انداخت.^۲ این عمل حاکم هرات که همراه با دست‌گیری برخی دیگر از بزرگان بود، سبب نارضایتی ابدالی‌ها شد.

بد سلوکی عباسقلی‌خان با قزلباش، سبب شورش آن‌ها شد. او به دست قزلباش، دست‌گیر گردید و به دربار فرستاده شد. قزلباش‌ها خواهان حاکمی جدید شدند.^۳ در این آشوب و هرج و مرج بود که عبدالله‌خان و پسرش، اسدالله‌خان از زندان گریختند^۴ و زمینه

۱. تاریخ وفات او نامشخص است و آخرین اخبار درباره او در منابع این است که در سال

۱۱۲۸ ه.ق. از حکومت هرات عزل شد (مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۰-۲۱).

۲. همان، ص ۲۰؛ استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۶؛ لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه و ایام

استیلاي افغانه در ایران، ص ۱۱۲.

۳. قدوسی، نادرنامه، ص ۱۲.

۴. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۰؛ استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۶.

قیام ابدالی‌ها به قیادت عبدالله‌خان و اسدالله‌خان فراهم شد. جعفرخان استاجلو (حاتمی) (د. ۱۱۲۹ ه.ق.) به عنوان حاکم جدید هرات از سوی دربار، راهی آن دیار شد. عبدالله‌خان و پسرش که پس از فرار از زندان به کوه دو شاخ رفته بودند، بعد از آن به اسفزار آمدند و آن‌جا را تصرف نمودند. سپس به سمت هرات متمایل شدند. جعفرخان، حاکم هرات با سپاه خود از هرات خارج شد و در یک فرسخی شهر، جنگی میان دو طرف رخ داد.^۱

جعفرخان با ابدالی‌ها وارد جنگ شد و مدتی در محاصره بود. احتمال می‌رود هنگامی که در شهر، قحطی رخ داد، به دلیل سازش قزلباش به صورت آشکار و پنهان با ابدالیان، آن‌ها از راه برج فیلخانه که در سمت دروازه عراق بود، وارد شهر شدند و به قتل و غارت مردم پرداختند و جمعی از قزلباش‌ها را کشتند.^۲ نیروهای جعفرخان نیز بر اثر کشته یا اسیر شدن وی، پراکنده و متفرق گردیدند.^۳ بدین ترتیب، شورش ابدالی‌ها وارد مرحله‌ای خطر آفرین برای صفویان شد. از دست رفتن هرات به معنای از دست رفتن کامل قندهار، محل شورش افغانه غلجزائی بود؛ زیرا هرات، شاه‌راه نفوذ و حمله به قندهار بود.

در مجموع، عوامل شورش ابدالی‌ها عبارت است از: پی بردن ابدالی‌ها به ضعف نظامی صفویان، الهام گرفتن و تبعیت از رقیب ایلی خود؛ یعنی غلزائی‌ها، بدرفتاری عباسقلی‌خان با ابدالی‌ها و شیوه نادرست حکومت‌داری او که حتی سبب شورش قزلباش‌های هرات شد، میل شدید ابدالی‌ها به خودسری و خارج شدن از سلطه صفویان.

۱. همان؛ همان.

۲. استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۶؛ مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۲۱؛ مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۱؛ قدوسی، نادرنامه، ص ۱۲.

۳. مستوفی، زبدة‌التواریخ، ص ۱۱۸؛ لکه‌پارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۱۱۲.

هنگامی که اخبار هرات و دامنه‌دار شدن شورش ابدالی‌ها در ۱۱۲۸ ه.ق. به دربار رسید، درباریان راه چاره را در اعزام یک صاحب منصب برجسته نظامی دیدند و شخصی به نام فتحعلی خان ترکمان^۱ (د. ۱۱۲۸ ه.ق.) را با سمت سپه‌سالاری به مقابله با ابدالی‌ها فرستادند، اما او در انجام این مأموریت ناکام ماند و در جنگ با ابدالی‌ها کشته شد.^۲ برخی اشتباهات از سوی سپه‌سالار و عواملی دیگر سبب این شکست گردید. این شکست، پی‌آمدهای ناگواری را به همراه داشت.

اول، فزونی یافتن جسارت ابدالی‌ها و محاصره مشهد به وسیله اسدالله‌خان به مدت دو ماه که پس از دو ماه از این کار دست برداشت.^۳ پیروزی ابدالی‌ها، آن‌ها را امیدوار به فتح مناطقی به غیر از منطقه خودشان کرده بود و به مشهد که خارج از مرکز جغرافیایی ابدالی‌ها و شهری مهم بود، روی آوردند. اسدالله‌خان محاصره مشهد را رها کرد، اما این نشانه نامیمونی بود و غارت‌های مشهد به وسیله ازبکان را یادآوری می‌کرد و نشان می‌داد که این بار، گروهی نزدیک‌تر از ازبکان به مشهد، سایه ترسناک ساکنان مشهد هستند. دومین پی‌آمد این شکست، ایجاد یک مرکز بحران دیگر برای صفویان در شرق ایران بود. نیروهای اعزام شده به هرات تا این زمان، نیروی اصلی صفویان نبودند. بلکه نیروهای محلی ساکن در آن دیار بودند، اما این بار، سپه‌سالار فتحعلی‌خان به عنوان سپه‌سالار دولت مرکزی به منطقه اعزام شد و شکست او به معنای این بود که ابدالی‌ها نیز، مانند غلجزائی‌ها می‌توانند شکست ناپذیر و خطرآفرین باشند.

۱. او میرشکارباشی دربار شاه سلطان حسین بود و منابع بیش از این، درباره پیشینه او چیزی بیان نکرده‌اند.

او پیش از صفی‌قلی‌خان، مأمور سرکوب ابدالی‌ها شده بود، اما در این امر ناموفق بود و کشته شد.

۲. مستوفی، *زبدة التواریخ*، ص ۱۲۰-۱۱۹؛ مروی، *عالم آرای نادری*، ج ۱، ص ۲۲؛ مرعشی صفوی، *مجمع التواریخ*، ص ۲۲.

۳. مستوفی، *زبدة التواریخ*، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ لکهارت، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ص ۱۱۳.

پی‌آمد سوم در اختیار گرفتن سلاح‌های غنیمتی به وسیله ابدالی‌ها بود. توپ‌خانه فتحعلی‌خان به دست ابدالی‌ها افتاد.^۱ این توپ‌خانه می‌توانست در متحصن شدن ابدالی‌ها در هرات، به هنگام حملات نیروهای صفوی مؤثر باشد. به نظر می‌رسد در نبردهای بعدی، سلاح‌های غنیمت گرفته شده، کمک ابدالی‌ها بوده است.

۳. انتخاب صفی قلی‌خان به مقام سپه‌سالاری

خبر شکست و کشته شدن فتحعلی‌خان، درباریان را سراسیمه کرد. پیش از آن گرگین‌خان^۲ (د. ۱۱۲۱ق.)، کیخسروخان^۳ (د. ۱۱۲۴ یا ۱۱۲۳ ه.ق.) و محمدزمان‌خان^۴ (د. ۱۱۲۴ ه.ق.) در جنگ با افغانه غلجزائی ناکام مانده بودند.^۵ این بار، درباریان صفی‌قلی‌خان را که به صفی‌قلی‌خان ترکستان اغلی و صفی‌قلی‌خان دیوانه مشهور بود

۱. بیات، وقایع خراسان اضمیمه کتاب بدایع الاخبار، ص ۱۰۷.

۲. شاهزاده گرجی تبار که پس از آن‌که اسلام آورد به شهنوازخان تغییر نام داد و از سوی شاه سلطان حسین به حکومت قندهار منصوب گردید.

۳. برادرزاده گرگین‌خان بود که پس از مرگ عمومی خود از سوی دربار صفوی به سپه‌سالاری لشکر گمارده شد و عازم مقابله با میرویس شد، اما او به دست شورشیان غلجزائی به قتل رسید.
۴. قورچی باشی سال‌خورده و مسن صفویان که بعد از کشته شدن خسروخان، مقام سپه‌سالاری را بر عهده گرفت و قرار شد که او با نیروهای خراسان، قاجاری، ترکمان و کردهای چشمگزک به مصاف میرویس رود. «چون بحوالی بسطام و جاجرم که مابین سرحد خراسان و استرآباد است رسید چند روز به انتظار سرداران قاجار و گرایلی توقف نمود، در این بین مزاج او از حیز اعتدال منحرف شده امراض متضاد بر بدن او مستولی گردید و در اندک وقتی سفر آخرت را بر سفر قندهار ترجیح داده روانه عالم عقبی گشت» (مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۱۸).

۵. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۴-۱۸؛ مستوفی، زیادة‌التواریخ، ص ۱۱۶-۱۱۷؛

استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۴-۵؛ مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۱۸-۲۱.

برای این مأموریت انتخاب کردند. صفی‌قلی‌خان سابقه مقام دیوان‌بیگی^۱ و داروغگی اصفهان^۲ را داشت^۳، اما در این مقطع از امور، دوری می‌جست و گوشه‌نشین شده بود. او به سبب انتقاد دشمنانش در نزد شاه، از مقام خود استعفا کرده بود و از دربار کنار گرفته بود.^۴ این مسئله در پی تضادها و جناح‌بندی‌هایی بود که در اواخر حکومت در دربار رخ داده بود. در این دوران، گروهی بر ضد گروه دیگر، همواره توطئه می‌کردند تا آن‌ها را در نزد شاه، کوچک کنند و این داستان، سلسله‌وار ادامه داشت.^۵ ضعف پادشاه نیز، مزید بر علت شده بود.^۶ این مسائل سبب کناره‌گیری خودخواسته صفی‌قلی‌خان از منصب دیوان‌بیگی شده بود.^۷ به طور طبیعی، کسی که به خواست خود از دربار دوری کند و بر مشکلات کار کردن در آن فضا آگاهی دارد به راحتی، راضی به بازگشت به دربار نخواهد شد. زمانی که مسئله انتخاب سپه‌سالار بعدی مطرح شد، به نظر می‌رسد درباره انتخاب صفی‌قلی‌خان، اتفاق نظر وجود داشت.^۸

۱. «قائم‌مقام شاه در دادگستری است... احکام و دستورات دیوان بیگی در تمام کشور شاهنشاهی محترم شمرده می‌شود و اجرا می‌گردد. اگر از احکام حکام کسی شکایت داشته باشد به دیوان بیگی مراجعه می‌کند» (سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۴۹-۵۰).
۲. زیرمجموعه دیوان بیگی بود و وظیفه حفاظت از اصفهان را برعهده داشت «که هیچکس مرتکب خلاف حساب و ظلم و نزاعی نگردد و امور خلاف شرع و فاحشه و شراب و قمار و سایر امور نامشروع را قدغن نماید که کسی متوجه آن نشود» (میرزاسمیعا، تذکرة الملوک، ص ۴۸).
۳. مستوفی، زبدة التواریخ، ص ۱۲۱.
۴. هنوی، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۵۴.
۵. کروینسکی، سفرنامه کروینسکی، ص ۲۵-۲۶.
۶. دری‌افندی، سفارت دری‌افندی از طرف سلطان محمد غازی بدربار شاه سلطان حسین، ص ۷۲۵؛ کروینسکی، سفرنامه کروینسکی، ص ۲۴-۲۵.
۷. اوتر، سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه، ص ۱۰۴.
۸. مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۲۲.

صفی‌قلی‌خان به خوبی از مشکلات سر راه خود آگاه بود. او نیرنگ‌های دربار صفوی را می‌شناخت و می‌دانست که گروهی نادان با چه دسیسه‌هایی، شخصیت‌های مأمور در جنگ‌های قبلی را از بین برده‌اند.^۱ سنگ‌اندازی گروه مخالف درباری در برابر سپه‌سالاران قبلی و مخالفت عمده این گروه با خود صفی‌قلی‌خان در زمان دیوان‌بیگی سبب شده بود^۲ تا صفی‌قلی‌خان عطای سپه‌سالاری را به لقایش ببخشد و به نظر می‌رسد به دلیل مخالفت‌ها و کارشکنی‌های گروه درباری، صفی‌قلی‌خان از عاقبت این امر آگاه بوده است.

گروه معاند صفی‌قلی‌خان که روزگاری، چنان مخالف او بودند که او را مجبور به گوشه‌نشینی کرده بودند، حالا حاضر شده بودند، مقام سپه‌سالاری را به او بدهند. شاید دلیل این امر، آن بود که اگر صفی‌قلی‌خان در مأموریت خود موفق می‌گردید، موقعیت آنان که در دولت، جمعیت بیشتری داشتند، استوارتر می‌شد و در صورت شکست او، یکی از مخالفان بدین وسیله نابود می‌گردید.^۳

به نظر می‌رسد، صفی‌قلی‌خان از گروه معاند درباری، زیرک‌تر بود و حاضر به پذیرش منصب سپه‌سالاری نشد. شاه برای او حکم سپه‌سالاری و خلعت فرستاد، اما او نپذیرفت. این عمل از سوی شاه، چندین بار تکرار شد که جواب صفی‌قلی‌خان یک چیز بود؛ نه، او می‌گفت که سپاهیان از سرداران خود، اطاعت نمی‌کنند و به درستی به این مسئله اشاره می‌کرد.^۴ هم‌چنین، او می‌گفت:

تا نفاق در میان امنای دولت هست انتقام از دشمن صورت نمی‌بندد و در این

۱. اوتر، سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه، ص ۱۰۴.

۲. همان.

۳. دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۱۲۷.

۴. کروسینسکی، سفرنامه کروسینسکی، ص ۴۳؛ اوتر، سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه، ص ۱۰۴.

صورت فتح و ظفر سرداران یکسان است و من از عهده این خدمت نتوانم

برآمد.^۱

زمانی که شاه و درباریان از متقاعد کردن صفی‌قلی‌خان به پذیرش سپه‌سالاری ناامید شدند، پسر هفده ساله او را به سپه‌سالاری سپاه منصوب کردند و از جانب شاه به او خلعت، تاج مرصع و منشور سرداری دادند.^۲ پسر جوان که شیفته نام و مقام بود به پدر اصرار کرد که مخالفتی نکند. صفی‌قلی‌خان ناگزیر به جهت آن که پسرش از گزند دشمنان در امان باشد، همراه پسر شد.^۳

از ابتدای پذیرش این مسؤولیت از سوی صفی‌قلی‌خان، توطئه‌ها علیه او شروع شده بود. درباریان بدجنس که متوجه بودند که دل‌تنگی پدر، بسی قوی‌تر از فرمان شاه است برای تحقیر و بی‌ارزش کردن او به شاه گزارش دادند که برای صفی‌قلی‌خان، اعتبار فرزند، مهم‌تر از دستور شاه است.^۴ این مسئله به خوبی، انشقاق میان درباریان و میل باطنی گروهی از درباریان را که نمی‌خواستند مسئله افغان‌ها به طور واقعی حل شود، نشان می‌دهد.

به عبارت ساده‌تر، زمانی که سرداری از دربار خارج می‌شد، گروه بزرگی از مخالفان درباری را پشت سر خود داشت که خواهان شکست او بودند. این آرزو، آرزوی شورشیان نیز بود. سنگ اندازی گروه درباریان در برابر نیروهای اعزامی به شرق به ظاهر در جهت

۱. کروسینسکی، عبرت نامه، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. هنوی، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۵۵؛ اوتر، سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه، ص ۱۰۴؛ دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۱۲۸؛ اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری،

ج ۲، ص ۱۰۵۷.

۴. دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۱۲۹.

حفظ منافع شخصی خودشان بود، اما در عمل به شورشیان نیز کمک می‌رساند. بنابراین، کسی که سپهسالار می‌شد برای خود گروه‌های مختلف مخالفی می‌تراشید و ترفیع به مقام سپهسالاری، ترقی محسوب نمی‌شد. بلکه گامی به سوی سقوط بود.^۱

در این جا سعی می‌شود به چرایی انتخاب یک مقام قضایی به سپهسالاری سپاه صفویان پرداخته شود. *نادرنامه* در این باره می‌نویسد:

علت انتخاب وی این بود که وی از جمله امرای ترک و در کمال سفاکی و

ضبط و نظم و ترتیب بود.^۲

هم‌چنین در *وقایع خراسان* آمده است که او تفنگچی آقاسی^۳ بوده است.^۴ مشخص نیست این ادعا بر چه اساس مطرح شده است؛ زیرا در هیچ یک از منابع از صفی‌قلی‌خان به عنوان دارنده منصب تفنگچی آقاسی سخنی نیامده است. منابع، همواره درباره مقام دیوان بیگی و داروغگی وی سخن می‌گویند.^۵ این که یک دیوان بیگی به مقام سپهسالاری برسد، شاید در ظاهر، دخالت غیر نظامیان در امور نظامی باشد، اما در واقع چنین انتصابی، مسبوق به سابقه بوده است.

۱. فلور، *برافتادن صفویان*، برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، ص ۲۴.

۲. قدوسی، *نادرنامه*، ص ۱۴.

۳. «رئیس و سردار تفنگچیان است که دسته سوم لشکر هستند. این گروه از تشکیلات جدید است و همگی رعایا و بزرگانی هستند که از پشت گاوآهن آورده و سربازشان کرده‌اند... این‌ها قشون پیاده نظام ایران می‌باشند» (تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۵۸۳).

۴. بیات، *وقایع خراسان*، ضمیمه کتاب *بدایع الاخبار*، ص ۱۰۸.

۵. مستوفی، *زبدة التواریخ*، ص ۱۲۱؛ مروی، *عالم آرای نادری*، ج ۱، ص ۲۲؛ کروسینسکی، *سفرنامه کروسینسکی*، ص ۴۳.

هم‌چنین، چند تن از افراد صاحب‌مقام داروغگی به مقام نظامی قوللرآقاسیگری^۱ رسیده‌اند. نمونه این موارد، رستم‌خان (د. ۱۰۵۲.ق.) و برادرش، علیقلی‌خان (د. ۱۰۷۹.ق) هستند که هر دو قبل از رسیدن به مقام سپه‌سالاری، مقام دیوان‌بیگی را داشتند^۲ و هم‌چنین، خسروخان قوللرآقاسی مشهور به رستم‌خان (د. ۱۰۶۸.ق.) نیز قبل رسیدن به مقام قوللرآقاسی، منصب داروغگی اصفهان را بر عهده داشت.^۳ بنابراین، خصلت و خوی نظامی در میان دیوان‌بیگی‌ها وجود داشته است. ضمن آن‌که دیوان‌بیگی، کمتر وظیفه قضاوت داشت و بیشتر، بازوی نظامی و اجرایی صدرها بود.^۴

بنابراین، نباید حضور دیوان‌بیگی در رأس نظامیان را امری در راستای دخالت غیرنظامیان در امور نظامی دانست. هم‌چنین نباید فراموش کرد که صفی‌قلی‌خان به ترکستان اغلی مشهور بود^۵ و این نشان‌گر آن است وی وابسته به طیف قزلباش‌ها بوده است^۶ و خصلت نظامی‌گری از ویژگی‌های بارز قزلباش‌ها بود. برخی از مورخان، صفی-قلی‌خان را شخصی با خوی و خصلت نظامی می‌دانند که «کارهای مردانه سپاهیان از او واقع شده بود»^۷.

۱. به فرمانده دسته غلامان در دوره صفویه، قوللرآقاسی می‌گفتند (سانسون، سفرنامه سانسون،

ص ۴۸؛ تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۵۸۲).

۲. شاملو، قص الخاقانی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ ترکمان و مورخ، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۳۰.

۳. خواجگی اصفهانی، خلاصه‌السیر، ص ۳۳.

۴. میرزاسمیعا، تذکرة الملوک، ص ۱۲-۱۳.

۵. مستوفی، زبده‌التواریخ، ص ۱۲۱؛ مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۲.

۶. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۲.

۷. مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۲۲.

در میان محققان، سردادور (د. ۱۳۴۹) که از نظامیان عصر پهلوی بود، این انتخاب را خوش‌آیند نمی‌داند و در این باره می‌نویسد:

میرشکارها، داروغه‌ها و بعدها خواجه‌ها باید بیک چنین مأموریت‌های مهم و

حساسی بروند چون دیگر یک نفر سردار چیز فهم وجود ندارد.^۱

داروغه یک منصب نیمه نظامی محسوب می‌شد، ولی از جهتی باید این گلابیه را درست عنوان کرد که در چنین اوضاعی، باید یک شخصیت تمام عیار نظامی روانه شرق می‌شد. این شورش‌ها و جنگ‌ها در تاریخ صفویان تازگی نداشت. هرگاه، شورشی و یا نبردی عمده رخ می‌داد، شاه یکی از صاحب منصبان برجسته نظامی را روانه میدان نبرد می‌کرد. از زمانی که شورش افغان‌های غلجزائی و ابدالی شروع شده بود تا این زمان، تنها صاحب منصب نظامی که مقام سپه‌سالاری به وی تفویض شد و راهی شرق گردید، محمدزمان خان قورچی باشی بود که او نیز، بدون جنگ و بر اثر کهنولت سن و مرگ نتوانست این مأموریت را به سرانجام برساند.^۲

با وجود آن که صفی‌قلی‌خان به نوعی سابقه نظامی‌گری داشت، اما از عناصر و سران اصلی نظامی نبود. جذابیت مقامات درباری و نفوذ در دربار، مانع از میل نظامیان به سفر جنگی می‌شد. به نظر می‌رسد، می‌توان این احتمال را مطرح کرد که قورچی‌باشی‌ها و قوللرآقاسی‌ها می‌دانستند با ماندن در دربار می‌توانند مقامات دیوانی و مهم‌تر را تصاحب کنند. بنابراین، دلیلی وجود نداشت، راهی مأموریت پرخطر قندهار و هرات شوند.

۴. تحلیلی بر اقدامات صفی‌قلی‌خان در پیش از رویارویی با ابدالی‌ها

مسئله‌ای که صفویان از ابتدای تشکیل تا آخر حکومت با آن مواجه بودند، تهاجم ازبکان به خراسان بود. آن‌ها هرگاه فرصت می‌یافتند در نبود نیروی نظامی در شرق و یا غفلت

۱. سردادور، تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار، ص ۱۱۲.

۲. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۱۸.

شاهان صفوی به خراسان غنی، حمله می‌کردند و سبب ایجاد ناامنی در این زمین مقدس می‌شدند. در این زمان، حملات بیشتر گردیده بود و دفاع در برابر این حملات، بسیار کم شده بود.^۱

مردم خراسان از بی‌توجهی حکومت صفوی نسبت به این مسئله و بی‌ارزش بودن جان، مال و ناموس رعایا برای درباریان به ستوه آمده بودند. یکی از اشخاص به تنگ آمده، بهاء‌الدین استیری بود. استیری که از بی‌توجهی درباریان به سرزمین مقدس خراسان به تنگ آمده بود به اصفهان رفت. مرعشی صفوی در این باره می‌نویسد:

از غایت درد دین باصفهان رفته شکایت تظلم بسیار پیش امرا کرد و از نهایت دل سوختگی چون مردی حراف و زبان آور و واعظ پیشه بود بعضی از سخنان وحشت انگیز عبرت افزا بیادشاه و امراء و علما و جمیع شیعیان بزبان آورده بود.^۲

او از حملات ازبکان و بی‌توجهی دولت مرکزی شکایت می‌کرد و متذکر امر جهاد به درباریان می‌شد. وی بر این باور بود که امرا و پادشاه به دلیل تن‌پروری و راحت‌طلبی «دست از فضیلت این امر برداشته‌اند و همیشه مشغول فسق و فجور و شناع و قبایح‌اند»^۳. او در مجلسی می‌گوید که شیرغازی خان ازبک، شصت هزار کس از شیعیان خراسان را اسیر نموده است، اما هیچ واکنشی از سوی درباریان انجام نگرفته است.^۴ استیری دامنه اعتراض را به سمت علما کشاند و از آن‌ها با صراحت و تندى انتقاد کرد که چرا آن‌ها نیز، مانند درباریان و شاه، عکس‌العملی به این وقایع نشان نمی‌دهند.^۵

۱. همان، ص ۲۵.

۲. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

این سخنان تند شیخ، سبب رنجش گروه‌های مختلف علما، امرا و درباریان از او شد. علما او را متهم به تصوف و الحاد کردند و وی را با اهانت از اصفهان بیرون نمودند.^۱ با خروج شیخ از اصفهان و رسیدن به خراسان، او شروع به تبلیغات کرد و اظهار کرد که نباید منتظر کمک پادشاه بود و هرکس باید خود، دست به جهاد بزند. منابع درباره تأثیر تبلیغات استیری می‌نویسند:

مردم از روی غیرت و حمیت دین بقصد جهاد جمعیت نموده و رفیق آن مرد گردیدند چنانکه بروایتی بقدر چهار پنج هزار کس از این جماعت جمعیت متنوعه جمع شدند.^۲

وقایع رخ داده، حکایت از اوضاع نابسامان سراسری ایران در دربار و در ایالات دارد. دربار از سویی، درگیر اختلافات شدید درباری و رقابت‌های بی‌حاصل بود و از سویی دیگر، به قول استیری، درگیر راحت‌طلبی امرا و درباریان بود. ایالات نیز به خصوص، ایالات مرزی و به ویژه، ایالات شرقی درگیر تهاجمات، شورش‌ها و غارت‌ها بودند.^۳ به هر روی، جمع‌آوری نیرو به وسیله استیری جهت مقابله با تهاجمات ازبکان، مقارن با ورود نیروهای صفی‌قلی‌خان به خراسان شد. احتمال می‌رود، استیری از شنیدن این خبر خوشحال شده بود و آن را دست‌آورد سفر خود می‌دانست. در ظاهر نیز صفی‌قلی‌خان باید از این که استیری، گروهی را نه در جهت شورش و یا جدایی‌خواهی، بلکه در جهت همان هدفی که خود او برای آن مأموریت داشت، جمع کرده بود، خوشحال می‌شد.

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۶.

۳. برای آگاهی از وضعیت نابسامان ایالات شرقی، رک: مرعشی‌صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۱۴-۲۵؛ مستوفی، زبدة‌التواریخ، ص ۱۱۴-۱۲۲؛ استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۴-۸؛ مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۱۸-۲۳.

با این حال، صفی‌قلی‌خان با ورود به خراسان، خبر جمع شدن آن گروه را شنید و جمع شدن آن‌ها را حمل بر طغیان نمود و شیخ را نزد خود طلب کرد. شیخ چون گمان تقصیر به‌خود نداشت و خود را بدان جهت موجب تحسین می‌دانست که عده‌ای را بی‌موجب و علوفه جمع کرده است که «در رکاب سپه‌سالار از روی درد دین خواهد جنگید بی‌مضایقه بملاقات صفی‌قلی‌خان رفت و آن سفاک بی‌باک از فرط طیش و غضب بمحض دیدن حکم بفراشان کرد که او را گرفته انداختند و بضرب میخ‌کوب سر آن عزیز را خرد نمودند»^۱.

اقدامی که از سوی صفی‌قلی‌خان انجام شد، بسیار ناشیانه و به دور از عقل، خرد و تدبیر بود. در شرایطی که او نیازمند نیروهای وفادار جهت مقابله با تهدیدات بود، با این اقدام، برخی از نیروهایی را که می‌توانستند به او وفادار باشند به دشمنان خود تبدیل کرد. پنج هزار نفری که استیری جمع کرده بود به دلیل آن‌که مانند نیروهای صفوی به طمع مال به انجام خدمات نظامی مشغول نشده بودند و فقط در راه جهاد به این امر مشغول شده بودند، به دلیل مبانی اعتقادی و پاداش اخروی و نه پاداش دنیوی، تا آخرین لحظه می‌جنگیدند و می‌توانستند تبدیل به نیروی کارآمدی شوند، اما صفی-قلی‌خان این ظرفیت را به جای آن‌که به عنوان یک فرصت استفاده کند به چالشی در برابر خود تبدیل نمود.

صفی‌قلی‌خان بدون آن‌که بررسی درستی، پیرامون اوضاع آشفته خراسان انجام دهد، دست به اقداماتی زد تا شاید آرامش را در آن منطقه احیا کند. قتل استیری در راستای احیای این آرامش بود. وی برای ایجاد آرامش از مشهد شروع کرد و به خیال خود، قتل استیری در راستای از بین بردن معارضان و مخالفان داخلی بود. در حالی که تهدید اصلی از

۱. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۶.

سوی ازبکان و ابدالی‌ها بود. شاید این اقدام دیوانه وار صفی‌قلی‌خان سبب شد که به او لقب صفی‌قلی‌خان دیوانه بدهند.^۱

در این جا پرسشی مطرح می‌شود که آیا اقدام صفی‌قلی‌خان در قتل استیری، اقدامی خودسرانه بود؟ و یا نه دستوری بود که از دربار به او ابلاغ شده بود؟ منابع به این که برخورد با شیخ و قتل او از مأموریت‌های سپه‌سالار بود، اشاره‌ای ندارند، اما به نظر می‌رسد، اقدام سپه‌سالار مورد تصدیق دربار بوده است؛ زیرا شیخ برخلاف روش معمول، درباریان را زیر سؤال برده بود.

اقدام صفی‌قلی‌خان مبنی بر فراخواندن استیری به نزد خود و دستور قتل او بدون سؤال و جواب، می‌تواند نشان‌گر آن باشد که یا دستوری در این زمینه از دربار داشته است و یا وی را به دلیل آن که نیروی نظامی گرد آورده بود و به نوعی رقیب خود در خراسان می‌شمرد، به قتل رسانده است. هم‌چنین این اقدام می‌توانست «عبرتی باشد برای دیگران که لب فرو بندند و از دین و مسئولیت‌های شرعی سخن نگویند».^۲ حتی اگر بتوان پذیرفت که صفی‌قلی‌خان، دستوری از دربار در این باره داشته است به دلیل شرایط حساس آن زمان، باید مسئله را مدیریت می‌کرد و با اقدامی نادرست، موقعیت نظامی خود را در برابر شورشیان تضعیف نمی‌نمود.

مهم‌ترین پی‌آمد سرکوب قیام استیری و کشتن او، ادامه بحران آفرینی ابدالی‌ها بود.^۳ هم‌چنین سبب نفرت بخشی از جامعه خراسان از سپه‌سالار تازه کار شد و هشدار بود برای گروه‌هایی که ممکن بود خودسرانه در برابر حملات شورشیان و جهت تأمین امنیت

۱. مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۲۶.

۲. علی‌اکبر جعفری، «قیام شیخ بهاء‌الدین استیری و ضعف مبانی دینی و اخلاقی مشروعیت صفویان»، مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، ش ۸۶/۴، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۲۲.

خود کاری کنند، به خصوص روحانیان که از ظرفیت و پشتوانه اجتماعی قابل توجهی برخوردار بودند.

تصمیم بعدی سپهسالار، مقابله با ازبکان بود. به نظر می‌رسد از سوی دربار به او حکم شده بود که اول، ازبکان را سرکوب کند. سپس به سراغ ابدالی‌ها برود.^۱ اسم فرمانده ازبکان در منابع، متفاوت بیان شده است. مرعشی^۲، مروی^۳ و لکه‌هارت^۴ (به احتمال از روی متن مرعشی) او را شیرغازی خان معرفی می‌کنند ولی مستوفی، او را ایناق انالق می‌داند.^۵ به هر روی، ازبکان به همراه ترکمانان یموت، اوضاع را آشفته کرده بودند. نیروی اصلی سپهسالار برای حمله به ازبکان را ایل قاجار و کردهای خراسان تشکیل می‌دادند.^۶ این دو نیرو از ساکنان آن ناحیه بودند که به کمک سپهسالار رفته بودند. نبرد با ازبکان در نزدیکی معادن فیروزه نزدیک نیشابور رخ داد. در این نبرد، عده زیادی از ازبکان کشته و اسیر شدند.^۷ منابع از شدت عمل سپهسالار، نسبت به امرای ازبک یاد می‌کنند و در این باره می‌نویسند:

۱. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۲۳.

۴. لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۱۱۴.

۵. مستوفی، زبدة‌التواریخ، ص ۱۲۱.

۶. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۴.

۷. مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۲۳؛ مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۴؛ بیات، وقایع خراسان‌ضمیمه کتاب بدایع‌الخبار، ص ۱۰۹؛ مستوفی، زبدة‌التواریخ، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۱۱۴؛ هنوی، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۵۶.

نخست سرداران اسیر از یک را گردن زد و سپس آنان را گنج گرفت.^۱

کله مناره‌هایی از کشته شدگان و اسیران بوجود آورد.^۲

این پیروزی و شدت عمل سپهسالار می‌توانست هم موجب تقویت نیروهای او شود و هم موجب تضعیف روحیه نیروهای مخالف گردد، اما واقعیت قضیه آن است که شکست دادن عده‌ای غارت‌گر و راهزن از یک، کار خارق‌العاده‌ای نبود؛ زیرا در ادوار گذشته، این کار بارها به وسیله حاکمان مشهد و برخی افراد نظامی میان رده و نه سرداران و افراد بلند مرتبه نظامی مانند سپهسالار انجام شده بود،^۳ اما در این واپسین نفس‌های حکومت صفویان، کسب چنین پیروزی‌هایی که نادر بود می‌توانست عامل غرورآفرین برای هر صاحب منصبی باشد.

صفی‌قلی‌خان با این پیروزی، دچار غرور شد و این غرور، سبب سرزدن اعمال نادرستی از وی در هنگام رسیدن به مشهد شد. به هنگام آمدن سپهسالار به مشهد، سه اشتباه بزرگ از وی سر زد که غرور کاذب ناشی از پیروزی بر ازبکان در رخ دادن این اشتباهات، مؤثر بوده است. اولین اشتباه که باید به آن توجه شود، قتل محمدزمان خان چرخچی‌باشی (د. ۱۱۲۹ ه.ق.) به وسیله صفی‌قلی‌خان است. او که چرخچی‌باشی^۴، حاکم اسفزار و فراه و حتی از نزدیکان صفی‌قلی‌خان بود به وسیله سپهسالار به قتل رسید. مرعشی درباره سبب قتل او می‌نویسد:

۱. قدوسی، نادرنامه، ص ۱۴.

۲. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۴.

۳. برای نمونه، رک: ترکمان و مورخ، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۱۹-۲۵.

۴. در زمان صفویه به گروه پیش‌قراول یا به اصطلاح به گروه ضربت، چرخچی گفته می‌شد (فلور، دیوان و قشون در عصر صفوی، ص ۳۳۰) و فرمانده آن‌ها چرخچی‌باشی بود.

چون در بلاد خراسان سبب کارهای نمایان و اشغال شگرف و امور دست بسته که در جنگ اوزبک از او سر زده بود شهرت و شجاعت و پردلی او در افواه عوام و خواص افتاده و مردم همگی او را لایق و سزاوار سپهسالاری و اسپهبدی میدانستند این اخبار چون بصفی قلی خان رسیده بود از روی حسد و ناتوان بینی و شدت غضب آن مرد را باندک تقصیری که چرا دیر با استقبال ما آمده بناحق گردن زد.^۱

هم چنین، مروی در این باره می نویسد:

محمدزمان خان را بیهانه بدون جهت گرفته به قتل آورد.^۲

به نظر می رسد صفی قلی خان، هرکسی را که ممکن بود در آینده، پیروزی های احتمالی به نام او ثبت شود و یا شریک او در کسب پیروزی ها باشد از سر راه بر می داشت. اولین نفر، بهاءالدین استیری و حالا، محمدزمان خان چرخچی باشی بود و بعد، نوبت به قاجارها و کردها رسید. چنین عملکردی، علاوه بر این که ناشی از ناآگاهی از اوضاع و عدم تسلط بر امور بود، می توانست ناشی از ترس وی از گروه درباری باشد که شاید آن ها بخواهند، پیروزی او را کوچک جلوه دهند.

شاید بتوان، قتل محمدزمان خان را به نوعی در زمره رقابت های معمول آن دوره قرار داد. ممکن است تمایلی از سوی چرخچی باشی برای تصاحب عنوان سپهسالاری موجود بود که سبب شد، وی جان خود را بر سر این تمایل از دست دهد. البته در صورت وجود چنین تمایلی، سپهسالار باید خوشحال می شد؛ زیرا همان گونه که پیش از این آمد، سپهسالار به اجبار، این منصب را پذیرفته بود.

۱. مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۲۷.

۲. مروی، عالم آرای نادری، ج ۱، ص ۲۳.

تحلیل جوانب این مسئله به دلیل سکوت منابع دشوار است، اما آن را باید از خطاهای سپهسالار به حساب آورد. پس از کشته شدن محمدزمان خان، پسر سپهسالار به عنوان چرخچی باشی انتخاب شد. وظیفه چرخچی باشی آن بود که پیش‌قراول نیروها جهت حمله به دشمن باشد. در واقع، او به همراه گروهی اندک از نیروها برای جمع‌آوری اطلاعات و باز کردن راه بقیه سپاه، جلوتر از قشون حرکت می‌کرد.^۱

دومین اشتباهی که صفی‌قلی‌خان در هنگام حضور در مشهد انجام داد، مربوط به روش برخورد با گروه دیگری از عاملان پیروزی بر ازبکان؛ یعنی قاجارها و کردهای چمشگزک بود. این دو گروه، نیروهای اصلی سپهسالار در حمله به ازبکان بودند. آنان در خراسان سکنا داشتند و در آن‌جا به سپهسالار ملحق شدند. با توجه به آن‌که نیروی کار دیده و جنگی در اصفهان نبود، حضور این نیروهای ایلیاتی که تا حدودی تجربه جنگی داشتند برای سپهسالار یک غنیمت بود و با کمک آن‌ها بود که بر ازبکان پیروز شد.

سپهسالار پس از رسیدن به مشهد با این دو گروه، بنای بدرفتاری نهاد. او کردها را «به سستی و تهاون متهم ساخت» و عده‌ای از آن‌ها را به قتل رساند.^۲ هم‌چنین، او فرماندهان قاجاری را به جای تقدیر از نقش مهم آنها، مورد تحقیر قرار داد و عده‌ای دیگر را که در جنگ نبودند، انعام و خلعت بخشید.^۳ مستوفی در این باره می‌نویسد:

به سبب غرور و نخوت زیاد و استعداد و قشون بسیار با خوانین و سلاطین و سرکرده‌ها و اعزه و اعیان مشهد مقدس و سپاه بدسلوکی بسیار کرده، جمعی از رؤسا و غیره را در مشهد مقدس به قتل رسانیده و همه وقت تهدید به سرکرده‌ها

۱. فلور، دیوان و قشون در عصر صفوی، ص ۳۴۸-۳۴۹.

۲. لکه‌پارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۱۱۴.

۳. قدوسی، نادرنامه، ص ۱۴-۱۵.

می نمود که بعد از فتح اکثری را خواهم کشت و چنین و چنان خواهم کرد. و بسیار سفاک و بدسلوک بود.^۱

با این رفتار نابخردانه سپهسالار، نیروهای قاجاری و کرد و حتی برخی دیگر از سران قبایل از او دور شدند و دل به پیروزی او نداشتند و این مسئله در نبرد با ابدالی‌ها، گریبان وی را گرفت. این نیروها می دانستند در صورت پیروزی صفی‌قلی‌خان، حیات آن‌ها به خطر خواهد افتاد، پس بهتر است که صفی‌قلی‌خان در این نبرد سرنوشت‌ساز پیروز نشود.

در واقع، سپهسالار به جای آن که از واگرایی نیروها جلوگیری کند، خود تبدیل به عامل واگرایی نیروهای منطقه‌ای از نیروهای اصلی قشون صفوی شده بود. برخلاف تعریف و تمجیدهایی که منابع خارجی از وی می‌نمایند، مشخص است که این گونه نبوده است و تشکیلات در حال جان دادن صفویان از افراد ناجی حکومت، خالی شده بود.

اشتباه سوم که سپهسالار پیشین نیز، آن را انجام داد، تصرف اموال و موقوفات حرم امام هشتم علیه السلام به بهانه تأمین بودجه سپاهیان بود. مقدار زیادی از این جواهرات را فتحعلی‌خان ترکمان غارت کرده بود^۲ و باقی مانده آن را صفی‌قلی‌خان به تصرف درآورد.^۳ احتمال می‌رود، سپهسالار نمی‌توانست درک کند که این عمل وی، ممکن است در روحيات قشون که شیعه بودند، تأثیر منفی داشته باشد. به گفته مستوفی، دربار صفویان این عمل سپهسالاران را بدیمن می‌دانست.^۴

۱. مستوفی، زبدة التواریخ، ص ۱۲۲.

۲. مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۲۷.

۳. همان.

۴. مستوفی، زبدة التواریخ، ص ۱۱۹.

بیشتر کسانی که به عنوان قشون قرار بود با افغانه بجنگند، استفاده از اموال غضب شده امام علیه السلام را خوش یمن نمی‌دانستند و هر لحظه، منتظر انتقام آن امام از لشکریان بودند. مستوفی و مرعشی، شکست و قتل سپهسالاران صفوی را نتیجه گناه آن‌ها در دست‌برد به اموال امام رضا علیه السلام می‌دانند.^۱ چنین باوری به احتمال، باور عمومی مردم ایران در آن زمان بوده است.

به هر روی، بی‌تدبیری سپهسالار و رویکرد نامناسب او برای تأمین هزینه‌ها سبب شد بخش اعظمی از قشون، بی‌روحیه بجنگند. شاید اگر بیشتر قشون، گرجی‌ها و غلامان بودند، انجام این عمل، تأثیر کمتری بر قشون می‌گذاشت. برخی بر این عقیده هستند که تصرف جواهرات حرم امام هشتم علیه السلام به وسیله صفی‌قلی‌خان از پی‌آمدهای عدم واکنش دربار اصفهان در برابر کشته شدن بهاء‌الدین استیری و سرکوب او است.^۲ در واقع، تعرض به یک چهره مذهبی که با چراغ سبز دربار همراه بود، راه را برای انجام یک عمل ضد مذهبی دیگر به وسیله سپهسالار باز کرد.

۵. رویارویی صفی‌قلی‌خان با ابدالی‌ها

پسر صفی‌قلی‌خان که عامل پذیرش سپهسالاری وی بود و بنابر نوشته اعتماد السلطنه، خانلرخان نام داشت^۳ حالا به مقام چرخچی باشی رسیده بود. این منصب به دلیل حساسیت آن می‌باید به یک نظامی باتجربه داده می‌شد، اما پسر هفده ساله سپهسالار، فاقد هرگونه تجربه نظامی بود. برخی منابع خارجی می‌خواهند حرکت خانلرخان را بدون

۱. همان؛ مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۷.

۲. علی‌اکبر جعفری، «قیام شیخ بهاء‌الدین استیری و ضعف مبانی دینی و اخلاقی مشروعیت

صفویان»، مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، ش ۸۶/۴، ص ۲۲.

۳. اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، ص ۱۰۵۷.

اجازه پدر و از سر بی‌تجربگی و یا حتی عیش و نوش او بدانند^۱، اما مسلم است با توجه به منصب او، وی باید زودتر از سایر نیروها و در جلو آن‌ها حرکت می‌کرد.

او که در مقام چرخچی‌باشی در جلو سپاه حرکت می‌کرد به برخی از نیروهای دشمن برخورد کرد. او «برای نشان دادن ارزش خود صبر نکرد و حمله را آغاز کرد و در نخستین ضربه کشته شد»^۲ چون این خبر به پدرش رسید «از کمال غضب و تهور عنان اختیار و تمالک از دستش رفت»^۳.

نیروهای دو طرف در حوالی کافرقلعه (کافرکلا) در نزدیکی هریرود به هم رسیدند. اسدالله‌خان ابدالی در آن‌جا موضع گرفته بود. این موضع‌گیری، برگ برنده او بود. باغات زیادی در آن‌جا بود و اسدالله‌خان دستور داد سوراخ‌هایی در دیوار باغات ایجاد کنند و در پشت هر سوراخ، جمعی تفنگچی قرار گرفتند. سپه‌سالار متوجه این ترفند نشد و با شروع نبرد، بسیاری از قزلباش‌ها کشته شدند^۴ و ترفند اسدالله‌خان کارگر افتاد.

از طرف دیگر، بی‌تجربگی صفی‌قلی‌خان، اوضاع را بدتر کرد. توپ‌خانه صفویان به اشتباه، نیروهای خودی را مورد هدف قرار داد. در واقع در این وقت، عدم توجه فرماندهان توپ‌خانه، سرنوشت نبرد را معلوم کرد.^۵ این امر سبب شد نیروهای قزلباش تصور کنند که خیانتی رخ داده است؛ زیرا ایرانی‌ها می‌دانستند که افغانه نیروی توپ‌خانه ندارند و گمان خیانت آن‌ها تقویت شد و فرار کردند.

۱. کروینسکی، عبرت‌نامه، ص ۳۳؛ اوتر، سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه، ص ۱۰۴.

۲. اوتر، سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه، ص ۱۰۴.

۳. کروینسکی، عبرت‌نامه، ص ۳۳.

۴. مستوفی، زبدة التواریخ، ص ۱۲۳.

۵. هنوی، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۵۶.

۶. تفلیسی، سقوط و زوال صفویان (براساس گزارشهای ژوزف تفلیسی)، ص ۳۱.

از سوی دیگر، نیروهای کرد و قاجار که «کینه دیرینه از صفی‌قلی‌خان در سینه پر کینه داشتند»^۱ خود را کنار کشیدند و تن به جنگ ندادند. بی‌خیال شدن قسمتی از قشون و فرار قسمت دیگری از آن سبب شد، ابدالی‌ها بلادرنگ دست به حمله‌ای شدید زدند و دشمن را تارومار کردند.^۲ غنایم زیادی از جمله، بیست عراده توپ و جمیع اسباب و اثاثیه ایرانیان به دست دشمن افتاد.^۳ ساز و برگ نظامی و خزانه را کردها و قاجارها که مترصد شکست سپه‌سالار بودند به غارت بردند.^۴ باقی‌مانده را نیز افغان‌ها غارت کردند. در این جنگ «هشت هزار قزلباش و سه هزار اوغان^۵ کشته شد».^۶

صفی‌قلی‌خان در پایان جنگ، جان خود را از دست داد، اما درباره چگونگی مرگ او، منابع اظهارات متفاوتی بیان می‌کنند. مرعشی سه گزارش از عاقبت سپه‌سالار می‌آورد. اول، به دست افغانه کشته شد. دوم، چون پسرش کشته شد از فرط عصبانیت، کردها و قاجارها را بسیار اذیت کرد و آن‌ها نیز او را کشتند. سوم، چون سپاه شکست خورد و پسر کشته شده‌اش را دید، خود را آتش زد. مرعشی این قول را قابل قبول‌تر و مشهورتر می‌داند.^۷

هم‌چنین، مستوفی در این باره می‌نویسد:

خود را به اراده باروت رسانیده بالای صندوق باروت رفته آتش زده خود

نیز سوخته.^۸

۱. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۸.

۲. لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۱۱۵.

۳. ملکم، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۲۰.

۴. قدوسی، نادرنامه، ص ۱۵؛ مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۸.

۵. افغان.

۶. تفلیسی، سقوط و زوال صفویان (براساس گزارشهای ژوزف تفلیسی)، ص ۳۱.

۷. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۲۸.

۸. مستوفی، زبده‌التواریخ، ص ۱۲۳.

مروی همین عقیده را دارد.^۱ این روایت را لکه‌هارت^۲ و قدوسی^۳ نیز به نوعی تأیید می‌کنند. به نظر می‌رسد، سپه‌سالار به اشتباهات خود، پی برده بود و هم‌چنین، پسرش را که دلیل قبول منصب سپه‌سالاری بود از دست داده بود و به همین سبب ترجیح داد، خود را به قتل برساند.

۶. آسیب‌شناسی اقدامات صفی‌قلی‌خان در رویارویی با ابدالی‌ها

به غیر از اشتباهاتی که عنوان شد، خطاهای دیگری از سپه‌سالار سر زد که سبب شد این لشکر و این قشون ایران، عاقبتی تکراری داشته باشد.

۱. سپردن منصب چرخچی‌باشی به پسرش، اشتباهی استراتژیک بود؛ زیرا پسر سپه‌سالار در امور نظامی، تجربه‌ای نداشت و همین بی‌تجربگی سبب به دام افتادن او شد. از طرفی دیگر، کسی که به این مقام منصوب می‌شد از سایر نیروها بیشتر در معرض خطر بود و امکان مرگش می‌رفت. با توجه به این اصل و با درک این واقعیت که سپه‌سالار، وابستگی شدیدی به پسرش داشت، معلوم بود با مرگ چرخچی‌باشی که قابل پیش‌بینی بود، اوضاع سپه‌سالار به هم خواهد ریخت. بنابراین، سپه‌سالار که وابستگی شدیدی به پسرش داشت به هیچ عنوان نباید این مقام را به او واگذار می‌کرد.

۲. اشتباه بعدی، غرور ناشی از شکست از بکان بود که سبب شد سپه‌سالار گمان کند، ابدالی‌ها به زودی نابود خواهند شد و تدابیر امنیتی را به خوبی به کار نیندند. غافل‌گیر شدن نیروهای سپه‌سالار به وسیله تیراندازان ابدالی که در باغ‌ها پنهان شده بودند، دلیلی واضح بر این امر است.

۱. مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۲۳.

۲. لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ص ۱۱۵.

۳. قدوسی، نادرنامه، ص ۱۵.

۳. اشتباه دیگر، جای‌گیری نامناسب نیروهای سبک اسلحه و سنگین اسلحه ایرانیان بود. این عامل سبب شد توپ‌خانه ایرانی‌ها به اشتباه، نیروهای خودی را مورد حمله قرار دهد و نیروهای سبک اسلحه نیز پا به فرار بگذارند.

۴. صفی‌قلی‌خان که در مشهد با کردها و قاجارها مشکل داشت، این مشکل را به هرات آورده بود و هم‌چنان آن‌ها را مورد نکوهش و اذیت قرار می‌داد. نتیجه چنین رفتار و اقدامی نمی‌توانست مثبت باشد.

به هر روی، شورش نه چندان مهم ابدالی‌ها بر اثر بی‌کفایتی سرداران صفوی به خطری بزرگ برای حکومت صفویان تبدیل شد. سرانجام، اسدالله‌خان ابدالی به وسیله یک افغانی دیگر؛ یعنی محمود افغان که بر جای پدر نشسته بود، کشته شد و شورش او سرکوب گردید. درباریان نابخرد، عمل محمود را حمل بر دولت‌خواهی او دانستند و به او لقب حسینقلی؛ یعنی غلام شاه سلطان حسین^۱ دادند. غافل از آن‌که سرنوشت آن‌ها نیز به دست محمود، رقم خواهد خورد.

۷. نتیجه

صوفیان صفوی با تکیه بر عناصر نظامی موسوم به قزلباش توانستند در دنیای پرآشوب و بحرانی آن روزگار ایران، حکومتی با دوام تشکیل دهند. یکی از جنبه‌های برجسته این سلسله، جنبه نظامی‌گری آن بود و تکیه‌گاه اصلی شاهان صفوی برای توسعه و تداوم قدرتشان، نیروهای نظامی بودند. تضعیف جنبه نظامی صفویان در زمان شاهان آخر صفوی و به خصوص بعد از عهدنامه ذهاب (۱۰۴۹ ق.ه) با عثمانی و پایان جنگ با این امپراتوری تشدید گردید.

۱. مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ص ۵۳.

در زمان شاه سلطان حسین صفوی، کار به جایی رسیده بود که صفویان از دفع شورش‌های کم اهمیت محلی عاجز شده بودند. کشته شدن حداقل، پنج سپهسالار صفوی به عنوان بالاترین صاحب منصب نظامی در جنگ با افغان‌های غلج‌زائی و ابدالی به خوبی، بیان‌گر اوضاع نظامی ناگوار صفویان در آن دوران است.

نارضایتی‌های گسترده اتباع صفویان از وضعیت حکومت سبب ایجاد اعتراضات گسترده هم در پایتخت و هم در ایالات شده بود. هرچه مرکز معترضان از پایتخت دورتر بود، امکان سرکوب آنان برای صفویان سخت‌تر می‌شد. هر اندازه که شورشیان در شورش خود موفق بودند به همان میزان بر ناراضیان مناطق دیگر تأثیر می‌گذارند و آن‌ها را برای تکرار چنین کاری ترغیب می‌کردند.

شورش ابدالی‌ها در ایالتی دور از پایتخت؛ یعنی هرات رخ داد. این شورش، متأثر از شورش غلج‌زائیان قندهار بود. علاوه بر این عامل، عواملی چون آگاهی ابدالی‌ها از ضعف صفویان، بدرفتاری حاکمان دست‌نشانده صفویان با ابدالی‌ها و میل به استقلال از حکومت مرکزی سبب شورش ابدالی‌ها در برابر حکومت مرکزی شد.

واکنش دربار صفوی به این شورش، اعزام دو سپهسالار برای مقابله با آن بود. دومین سپهسالاری که اعزام شد صفی‌قلی‌خان ترکستان اوغلی، مشهور به دیوانه بود. این شخص با وجود آن‌که با لقب و منصب سپهسالاری عازم هرات شده بود، اما در عمل، نظامی برجسته‌ای محسوب نمی‌شد. اشتباهات مکرر صفی‌قلی‌خان به خوبی گویای این مدعا است.

صفی‌قلی‌خان در زمره سردارانی قرار گرفت که فرصت را به تهدید تبدیل می‌کنند. مواجهه و تقابل نادرست وی با بهاء‌الدین استیری که افراد زیادی را برای مقابله با ناامنی‌های خراسان گرد آورده بود، تقابل غیرضروری با کردها و قاجارها که می‌توانستند بازوی او در دفع خطر باشند و قتل چرخچی‌باشی که از تجربه بالایی در تقابل با ازبکان و افغان‌ها برخوردار بود، همگی نشان‌گر ضعف مدیریتی صفی‌قلی‌خان است.

سپه‌سالار برای مقابله با ابدالی‌ها، فاقد دوراندیشی بود. به نظر می‌رسد، وی در مورد توانایی خود و ضعف دشمن، دچار نوعی توهم شده بود. اشتباهات صفی‌قلی‌خان، فقط به نحوه برخورد وی با حامیان و اطرافیانش ختم نمی‌شد. اشتباهات استراتژیک در صحنه نبرد با ابدالی‌ها سبب هزیمت نیروهایش و قتل او و پسرش گردید. یک شخصیت کاردیده نظامی و نه یک نظامی سیاست زده در این مقطع می‌توانست با عملکردی مناسب، نیروها و ظرفیت‌های موجود را به خدمت خود درآورد. به نظر می‌رسد، اگر صفی‌قلی‌خان در مدت اقامت در مشهد، دست به هیچ اقدام خاصی نمی‌زد، سودش بیشتر بود.

منابع

۱. استرآبادی، میرزا محمدخان، *جهانگشای نادری*، به اهتمام سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.
۲. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان صنیع الدوله، *تاریخ منتظم ناصری*، جلد ۲، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۴.
۳. اوتر، زان، *سفرنامه زان اوتر عصر نادرشاه*، ترجمه علی اقبالی، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳.
۴. بیات، فضلعلی، *وقایع خراسان اضمیمه کتاب بدایع الاخبار*، تصحیح سید سعید میر محمد صادق، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
۵. تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، چاپ دوم، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۳۶.
۶. ترکمان، اسکندربیگ و مورخ، محمدیوسف، *ذیل عالم آرای عباسی*، تصحیح سهیل خوانساری، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۱۷.
۷. تفلیسی، ژوزف، *سقوط و زوال صفویان (براساس گزارشهای ژوزف تفلیسی)*، ترجمه شاهین فاضل و شهرام شمسی، اصفهان: چاپ نشاط، ۱۳۸۸.
۸. جعفری، علی اکبر، «قیام شیخ بهاءالدین استیری و ضعف مبانی دینی و اخلاقی مشروعیت صفویان»، *مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ*، ۱۳۹۰، سال ۴۳، شماره ۴/۸۶.
۹. خواجهگی اصفهانی، محمد معصوم، *خلاصه السیر*، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
۱۰. دری افندی، «سفارت دری افندی از طرف سلطان محمد غازی بدربار شاه سلطان حسین»، ترجمه شهاب طاهری، *مجله وحید*، ۱۳۴۸، سال ۶، شماره ۸.
۱۱. دوسرسو، ژان آنتوان، *علل سقوط شاه سلطان حسین*، ترجمه ولی الله شادان، تهران: شرکت کتاب سرا، ۱۳۶۴.
۱۲. سانسون، مارتین، *سفرنامه سانسون*، ترجمه تقی تفضلی، بی جا: بی نا، ۱۳۴۶.
۱۳. سردادور، ابوتراب، *تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار*، تهران: چاپخانه ارتش شاهنشاهی، ۱۳۵۴.
۱۴. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، *قصص الخاقانی*، تصحیح سید حسن سادات ناصری، ج ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.

۱۵. شجری قاسم خلیلی، رضا و مشفق‌فر، ابراهیم، «بررسی عملکرد نظامی حکومت صفوی در شورش افغانه»، *مطالعات تاریخی جنگ*، ۱۳۹۵، سال اول، شماره اول.
۱۶. عباسی، جواد، «تأثیر تحركات ابدالی‌ها در خراسان بر زوال حکومت صفویان»، *تاریخ ایران و اسلام*، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شماره ۴.
۱۷. فلور، ویلم، *برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵.
۱۸. ———، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۸.
۱۹. قدوسی، محمدحسین، *نادرنامه*، مشهد: چاپخانه خراسان، ۱۳۳۹.
۲۰. کروسینسکی، فادر تادیوز یودا، *سفرنامه کروسینسکی*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۳.
۲۱. ———، *عبرت نامه*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، مقدمه حاج حسین نخجوانی، تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۶۴.
۲۲. کهارت، لارنس، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۴.
۲۳. مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، *مجمع التواریخ*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری و کتابخانه سنائی، ۱۳۶۲.
۲۴. مروی، محمدکاظم، *عالم آرای نادری*، جلد اول، تصحیح محمدامین ریاحی، چاپ دوم، تهران: نشر علم، ۱۳۶۹.
۲۵. مستوفی، محمدمحسن، *زبدة التواریخ*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۲۶. ملک، سرجان، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا حیرت، چاپ دوم، تهران: انتشارات سعدی، بی تا.
۲۷. میرزاسمیعا، محمدسمیع، *تذکرة الملوک*، به کوشش محمد دبیرسیاکی، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۳۲.
۲۸. هنوی، جونس، *هجوم افغان و زوال دولت صفوی*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۶۷.